

مقایسه‌ی آموزه‌های اخلاقی شاهنامه‌ی فردوسی و مهابهاراتا

سیده فاطمه زارع حسینی^۱، مجتبی زروانی^۲، قربان علمی^۳

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۱/۴/۲۰ - تاریخ پذیرش نهایی: ۹۱/۱۱/۹)

چکیده

شاهنامه‌ی فردوسی و مهابهاراتای هندی اگر چه در نگاه نخست منظومه‌هایی حماسی به شمار می‌روند، برخلاف انتظار، گنجینه‌هایی بی‌همتا و آکنده از آموزه‌های اخلاقی و شایسته و ناشایسته‌ها هستند و همچون آینه‌ای صاف و درخشان، واقعیات، اوضاع و احوال و فرهنگ زمانه‌ی خویش را بازتاب می‌دهند. امور اخلاقی و گزاره‌های مطرح شده در این دو اثر، طیف گسترده‌ای را در بر می‌گیرد که هم شامل اخلاقیات کلی و عمومی که در مورد تک‌تک افراد بشر در هر زمان و هر مکان و هر شرایطی صدق می‌کند و هم شامل اخلاقیات طبقات و اصناف گوناگون اجتماع می‌شود. در این گفتار برآنیم تا با بررسی گزاره‌ها و آموزه‌های اخلاقی این دو اثر و ارزیابی آنها با دیدگاه‌های رایج در علم و فلسفه‌ی اخلاق، به پاسخی درخور درباره‌ی مفهوم اخلاق از نگاه این منظومه‌های بزرگ و گران‌سنگ دست یابیم و دریابیم که اخلاق مطرح شده در آنها - از حیث مفهوم و معنا - با کدام یک از اقسام اخلاق شباهت و قرابت بیشتری دارد.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه‌ی فردوسی، مهابهاراتا، اخلاق، اخلاقیات، فلسفه‌ی اخلاق، فضیلت‌گرایی، غایت‌گرایی، تکلیف‌گرایی.

۱. نویسنده‌ی مسؤول، دانشجوی دکتری دانشگاه تهران: fzarehiseini@gmail.com

۲. دانشیار دانشگاه تهران.

۳. دانشیار دانشگاه تهران.

مقدمه

اخلاق، فعل اخلاقی و روش تعیین فعل اخلاقی از فعل غیراخلاقی یا ضد اخلاقی و نحوه‌ی ارزش‌گذاری در این مورد، از دیرباز از مهم‌ترین دغدغه‌های نوع بشر بوده و پیشینه‌ای به درازای زندگی اجتماعی انسان دارد. حتی منظومه‌های حماسی‌ای همانند *شاهنامه‌ی فردوسی* و *مهابهاراتا*، در ایران و هند، با آنکه در نظر اول، متونی سرشار از مضامین حماسی، توصیفات آوردگاهها و دلاوری‌ها، کین‌خواهی‌ها، کشتارها و... به نظر می‌رسند و توقع چندانی نمی‌رود که از مسائل اخلاقی سخن بگویند، ولی می‌بینیم که اخلاق در تار و پود آنان تنیده شده و در جای جای این آثار و به فراخور حال از بایدها و نبایدها، خوبیهای زشت و نیک، خوبها و بدها و شایسته‌ها و نشایسته‌ها می‌گویند و به چند و چون آنها می‌پردازند.

نظر به ماهیت فرهنگی موجود در بستر تفکری که معرف آن *شاهنامه* و *مهابهاراتا* است، مسأله‌ی اخلاق بیشتر با ماهیت اخلاق هنجاری و بویژه اخلاق وظیفه‌گرا همراه است. چرا که در ساختار طبقاتی هند و ایران باستان، وظایف متمایز طبقات یکی از مهمترین ویژگی نظام اجتماعی است و هر طبقه جدای از یکدیگر برای دستیابی به صلاح و اهداف طبقاتی و در جمع اهداف اجتماعی می‌باید به وظایف خود به درستی عمل کند. طبعاً انجام وظایف مطابق با الگوی هنجاری خوب و بد همراه است و وظیفه‌ی هر فرد از هر طبقه گرایش به سوی فضایل مورد نظر آن طبقه و فاصله گرفتن از رذایل است که هویت طبقاتی را مخدوش می‌سازد. هر چند دو منظومه‌ی عظیم *شاهنامه* و *مهابهاراتا* سرشار از آموزه‌ها و گزاره‌های اخلاقی هستند، اما این آثار صریحاً درون‌مایه‌ی حماسی دارند و طبیعی است که نمی‌توان انتظار استنباط یک نظام کامل و دقیق اخلاق را که به همه‌ی مسائل و جوانب اخلاقی پرداخته باشند داشت و یا این توقع را در عمل برآورده کرد. در این جستار سعی می‌شود ضمن بیان مفهوم و معنی اخلاق در آن دو اثر، اهم هنجارها و وظایف اخلاقی طبقات سه گانه، در *شاهنامه* و *مهابهاراتا* به شرح زیر بررسی شود.

اخلاق، مفهوم و تعریف آن

«اخلاق» در لغت جمع واژه‌ی «خلق» است. خلق صفتی را گویند که در نفس انسان رسوخ داشته و موجب آن شود که افعالی متناسب با آن، بدون نیاز به تفکر و تأمل از او صادر شود. خلق همان ملکه است که در مقابل حال قرار دارد. حال بر خلاف ملکه، کیفیت نفسانی زودگذری است (طوسی، ۱۰۱) که می‌تواند پس از ممارست و تمرین ملکه‌ی انسان گردد (مسکویه، ۵۱).

«اخلاق» در اصطلاح^۱، نوعی علم و عنوان شاخه‌ای از علوم انسانی است که در آن از ارزش خوی‌ها و رفتارهای آدمی بحث می‌شود. این علم، نگرشی تاریخی بر خوی‌ها و رفتارهای انسان به عنوان اموری واقع یا کوشش برای کشف علل و عوامل طبیعی آنان نیست، بلکه مطالعه‌ی آنهاست از این حیث که هر یک در نظام ارزشی معین از چه جایگاهی برخوردارند (اعوانی، ۲۰۱).

کاربرد دیگر اخلاق در معنای «اخلاقیات»^۲، و به اصطلاح، مجموعه‌ای از ارزش‌ها، هنجارها، قواعد و اصولی است که مردم یک جامعه آن را پذیرفته‌اند و در درون آنها رفته رفته نهادینه شده است.

اصطلاح دیگری که به حوزه‌ی اخلاق و علم اخلاق ارتباط می‌یابد، «فلسفه‌ی اخلاق»^۳ و عبارت از دانشی است که درباره‌ی مبادی تصویری و تصدیقی اخلاق بحث می‌کند و به پژوهش فلسفی در باب عوارض ذاتی افعال اختیاری انسان می‌پردازد، از قبیل خوبی و بدی، درستی و نادرستی و بایستی و نبایستی (حائری یزدی، ۱۴-۱۵). بدین ترتیب، فلسفه‌ی اخلاق، تفکر فلسفی درباره‌ی اخلاق، مسائل و احکام اخلاقی است و شاخه‌ای از فلسفه به شمار می‌رود (فرانکنا، ۲۵) و دو شاخه‌ی اصلی دارد:

۱- فرا اخلاق^۴، که درباره‌ی سرشت و روش‌شناسی داوری‌های اخلاقی مطالعه می‌کند و به طرح پرسش‌هایی از این دست می‌پردازد که «خوب» و «باید» به چه

1. ethics

2. morals

۳. در زبان انگلیسی لفظ واحدی برای این اصطلاح وجود ندارد:

moral philosophy, ethical philosophy, philosophical ethics, philosophy of morals, philosophy of ethics

4. metaethics

معناست؟ آیا حقایق اخلاقی وجود دارند؟ و... . فرا اخلاق پایه‌ای‌ترین شاخه‌ی فلسفه‌ی اخلاق است، زیرا روش‌گزینش اصول اخلاقی و پرداختن به اخلاق هنجاری را مورد بررسی قرار می‌دهد (گنسلر، ۳۲) و تاکنون دیدگاه‌های مشابه و متفاوت زیادی در این شاخه مطرح شده است از جمله نسبی‌نگری فرهنگی،^۱ شهودباوری،^۲ فراطبیعت‌گرایی،^۳ پیامدگرایی،^۴ ناپیامدگرایی،^۵ و غیره که برخی از این دیدگاه‌ها خود به دو یا چند شاخه‌ی فرعی تقسیم می‌شوند.

۲- اخلاق هنجاری،^۶ رویکردی است به اخلاق که منظور از آن شناسایی و تبیین پایه‌ای‌ترین احکام اخلاقی درباره‌ی درست و نادرست و خوب و بد، و یکی از مهم‌ترین مباحث نظری و فلسفی در باب اخلاق است (فرانکنا، ۸۶). پرسش بنیادین در اخلاق هنجاری این است که چه چیزی باعث خوبی و بدی اخلاقی عمل یا صفات نفسانی می‌گردد. آیا آن چیز نتایج گوناگون برآمده از اعمال است (غایت‌گرایی)،^۷ و یا تکلیف و وظیفه‌ی انسان و یا اصول و قواعد خاصی است که طبق آن باید رفتار کند (تکلیف‌گرایی)^۸ و یا اینکه اصولاً منش و شخصیت فرد تعیین‌کننده‌ی خوبی و بدی رفتار او و ملاک و محور آن است (فضیلت‌گرایی)^۹؛ نک: قانع، ۱۷۳-۱۷۴).

هر یک از این سه نظریه تقریرهای مختلفی دارند. برای مثال، صورتی از نظریات تکلیف‌گرا با پیشینه‌ی طولانی، نظریه‌ی امر الهی یا حسن و قبح شرعی (یا الهی)^{۱۰} نام

1. cultural relativism

2. intuitionism

3. supernaturalism

4. consequentialism

5. non-consequentialism

6. normative Ethics

7. consequentialism

۸. Deontology، اخلاق تکلیف بیشتر با نام کانت شناخته شده است. در نظر وی، تنها چیز نامشروط اراده‌ی نیک (Good Will) است و داشتن اراده‌ی نیک همیشه به منزله‌ی عمل کردن از روی احساس تکلیف است. به عبارت دیگر از دیدگاه کانت، فقط و فقط فعلی اخلاقی است که از سر تکلیف انجام شده باشد و داشتن هر نوع غرضی غیر از انجام وظیفه، آن عمل را از عنوان اخلاقی خارج می‌سازد (کانت، ص ۲۳).

9. virtue-based ethics

10 . Theological Voluntarism

دارد. مطابق این نظریه، معیار درست و نادرست، اراده‌ی خداوند است که قانون الهی آن را نشان می‌دهد (فرانکنا، ۱۷۲-۱۷۳).

آموزه‌های اخلاقی در شاهنامه‌ی فردوسی و مه‌بهاراتا

باید دانست که از میان موجودات عالم، فعل اخلاقی تنها در مورد انسان معنا دارد و خاص اوست زیرا اخلاق در مورد موجودی معنا می‌یابد که از سویی دچار میلها و احساسهای متضاد باشد و از سویی دیگر بتواند بر اساس انتخاب و اختیار خود یکی از آن دو را برگزیند. به دیگر سخن، انسان ذاتاً موجودی اخلاقی است و در طول زندگی خود همواره در معرض انتخاب‌هایی قرار می‌گیرد که او را به پستی و سقوط و یا تعالی و عروج می‌کشاند بدون اینکه حدّ و نهایتی برای هر یک از این دو طرف وجود داشته باشد.

چنانکه خواهیم دید، مطالعه‌ی مندرجات شاهنامه‌ی فردوسی و مه‌بهاراتا مطلب بالا را تأیید می‌کند.

اخلاقیات در شاهنامه‌ی فردوسی

از دیدگاه شاهنامه، انسان برخوردار از مقامی بس والا و تنها موجودی است که از میان آفریده‌های خداوند دارای روح آسمانی، نیروی اراده و خرد و رتبه‌اش از سپهر بلند و طبیعت برتر است (رزمجو، ۴۱). آدمی از یک سو در چنبره‌ی چیرگی قدرت خداوندی قرار دارد و از سویی دیگر از طرف همان خدا مؤید به موهبت خرد و اختیار و آزادی است که می‌تواند از این موهبتها به عنوان اسباب رستگاری خویش بهره جوید (مسکوب، ۱۳۳). با آنکه انسان فناپذیر و سرتاسر زندگی و دنیا گذران، ناپایدار و بی‌اعتبار به شمار می‌رود، ولی نظام عالم نظامی اخلاقی است، بدین معنا که انسان در برابر نیکی، نیکی و در برابر بدی، بدی دریافت می‌کند. بنابراین، بایسته است که در همه حال، جانب راستی و درستی (اخلاقی زیستن و به‌زیستن) را رها نکند و با پای‌بندی به نیکی در پندار، گفتار و کردار خویش، به پیشبرد هدف زندگی و دایره‌ی هستی (تکامل) یاری رساند. وی می‌تواند از امر الهی، فرمان خرد و داوری بزرگان و فرزندگان و پاک‌سرشتان برای شناخت نیک و بد و اجتناب از نادرست یاری گیرد.

در این بخش از گفتار، به اخلاقیات مطرح شده در این اثر به گونه‌ای بسیار فشرده می‌پردازیم و آنها را به سه دسته تقسیم می‌کنیم.

الف) اخلاقیات کلی و عمومی، که شامل دو دسته‌ی فضایل و رذایل می‌شود. الف-۱. فضایل کلی و عمومی

حکیم فردوسی در بسیاری از موارد از زبان خود یا شخصیت‌ها و قهرمانان حماسه‌اش، ما را به نیکی سفارش کرده است (۷/ ۲۱/۵۳ و ...)^۱ چون کردار نیک یار و همراه همیشگی و جداناپذیر آدمی است (۷/ ۳۰۱/۲۶۲۲-۲۶۲۳). انسان راستین میان به بدی نمی‌بندد (۷/ ۴۲۰/۴۰۵۷-۴۰۵۸) زیرا می‌داند که بدی دشمن خرد و روان است (۷/ ۲۵۲۶/۲۹۴) و با یزدان‌پرستی منافات دارد (۵/ ۷۰/۷۱-۹۰۹/۹۱۰) و آدمی روزی می‌زبان اجل می‌شود و در سرای خاک جای می‌گیرد. بنابر حکم خرد، بهتر آن است که در جهان تخم نیکی بکارد که همین نیکی‌ها از او به یادگار می‌ماند (۴/ ۳۵۲-۲۸۴۵/۳۵۳-۲۸۴۷).

یکی از قواعد مهمی که در شاهنامه درباره‌ی بسیاری از فضایل و رذایل اخلاقی به طور تلویحی به کار رفته، **قاعده‌ی زرین** است، اما فردوسی چهار بار صریح و مستقیم از این قاعده سخن گفته است. نخستین و مهم‌ترین نمونه‌ی آن، در داستان «جنگ بزرگ کیخسرو» آن گاه که زنان و پوشیده‌رویان دربار افراسیاب با گریه و زاری نزد کیخسرو می‌روند و از وی بخشش می‌خواهند، کیخسرو هوشمند با آنکه پیروز و سخت دچار عطش کین‌خواهی است، می‌گوید که هر چیزی را که پسند ما نباشد، آن را بر سر کسی نمی‌آوریم (۴/ ۲۶۲/۱۴۴۱-۱۴۴۴). نمونه‌ی دیگر، اردشیر است که چهار چیز را مایه‌ی آرامش دل می‌داند که یکی از آنها این است که آدمی دیگران را چون خویشان بدانند و بخواهد (۶/ ۲۲۷/۴۸۶-۴۸۷). بعدی، یزدگرد پسر بهرام گور است که در خطبه‌ی پادشاهی‌ش تأکید کرد که هر آن چیزی را که خود نمی‌پسندیم، بر دوست و دشمن روا نمی‌داریم (۷/ ۴/۷) و سرانجام بوزرجمهر - وزیر خردمند انوشیروان - است که بیان

۱. در ارجاعات مربوط به شاهنامه، شماره‌ی نخست نمایانگر شماره‌ی جلد، و اعداد بعدی به ترتیب نشان‌دهنده‌ی شماره‌ی صفحه یا صفحات و شماره‌ی بیت یا ابیات است.

می‌کند که جمله‌ی جهانیان را چون خویشتن بخواهید و هر چه را که پسندتان نیست برای دوست و دشمن تان مجاز ندانید (۱۱۸۳/۱۸۷/۷-۱۱۸۶).

اصل مهم دیگر، **میان‌رویی** و پیمان به معنی پرهیز از افراط و تفریط در هر کار و اصلی ضروری برای زندگی سالم فردی و اجتماعی است. میان‌رویی با خرد پیوند دارد و یکی از مؤلفه‌های منش خردمندان است (۴۶۹/۲۲۶/۶). میان‌رویی در همه کار نیکوست از جمله در آرزوپردازی (۳۹۳۵/۴۱۰/۷-۳۹۳۶)، هزینه‌های زندگی (۱۱۱۴/۱۸۱/۷-۱۱۱۵)، گفتار (۳۹۶۵/۴۱۲/۷) و در خوردن و آشامیدن (۲۱۱/۷-۱۴۷۹/۲۱۲-۱۴۸۲). **بی‌آزاری**، اساس ارزشمندی و خردمندی انسان است (۹/۳/۴). به فرمان خرد و با توجه به گذران بودن سرای سپنجی و میرا بودن آدمیزاد بایستی راه بی‌آزاری در پیش گرفت و از آزار آفریدگان پرهیز کرد و نکوتر آن است که کسی حتی با امکان توانایی بر آزار رساندن و بدی کردن، به آزار دیگران دست نیازد و به ویژه ضعف‌ها را نیازارد (۴۲۲-۴۲۱/۲۲۳/۶).

راستی، سر‌مایه‌ی مردمی و انسانیت (۱۵۰۲/۳۸/۵) و عامل وجاهت و شرافت است (۵/۵۱/۷). رعایت اصل راستی همیشه و در هر حال مقبول و نیکوست (۳۲۰۵/۳۴۶/۷-۳۲۰۶) و راست‌پیشه کاستی و کژی نخواهد یافت (۴۹۶/۱۵۸/۲-۴۹۷). خداوند هم از بندگانش فقط راستی می‌خواهد (۲۰۷۶/۲۵۹/۷).

خرسندی، یکی از بهترین فضایل هم‌عرض با خرد (۲۵۰۳/۲۹۲/۷) و ضد آز و طمع است. انسان با خرسندی و بسندگی به بخشش پروردگار، توانگر می‌شود (۴۳۳/۲۲۶/۶). خرسند بر گردگردان سپهر مهر ندارد و به آن دل نمی‌بندد (۲۵۵۳/۲۹۶/۷-۲۵۵۴) و در نتیجه برای به دست آوردن گنج خود را به رنج نمی‌اندازد و ازین‌رو، تن‌آسان و شادمان است (۱۲۵۶/۱۹۳/۷).

سخاوت و بخشش، ستون خرد و همچون آرایش خرد (۶/۱۵/۷) معرفی شده که موجب پاداش اخروی و نیکنامی جاودانه (۲۰/۵۲/۷) و منتج به فرخی و نیکویی (۴۸۹/۸۵/۱-۴۹۰) و رسیدن به بزرگی و مهتری است. آنکه گنجی فراهم می‌آورد، باید که ببخشد و آن را برای کسی نگذارد (۳۹۴۰/۴۱۰/۷) و به ویژه به ارزانیان - مستحقان - بخشش کند (۴۰۶۵/۴۴۱/۷-۴۰۶۶). در این میان نکته‌ی باریک درخور تأمل، سفارش به بخشش بدون چشم‌داشت و پاداش است (۱۱۶۳/۱۸۵/۷). چنین بخششی دوسویه

نیکوست یعنی هم در این گیتی و هم در آن گیتی او را سود می‌دهد (۱۱۷۴/۱۸۶/۷) - (۱۱۷۷).

بردباری، درنگ و آهستگی از ویژگی‌های خردمندان (۱۰/۴/۷) و دانایان (۴۵۲-۴۴۹/۳۰/۴) است و بردبار و باوقار از دیگران شایسته‌تر (۲۵۵۵/۲۹۶/۷)؛ زیرا خشم نمی‌گیرد (۴۹/۲۵۸/۶) و به ندرت پشیمان می‌گردد (۲۱۹۸/۳۵۱/۲).
فروتنی، فرموده و پسندیده‌ی خرد است (۱۲۵۳/۱۹۳/۷) و هر که فروتنی را شعار خود سازد، داناییش را به اثبات می‌رساند (۱۱۲۰/۱۸۱/۷) و مایه‌ی شادی دوستانش می‌گردد (۴۴۱۵/۴۵۳/۷).

وفاداری - و به قول فردوسی پیمان‌داری - یکی دیگر از بایسته‌های اخلاقی و به‌سان درختی میوه‌دار است که هر زمان باری نو می‌آورد (۲۱۱۱/۳۰۵/۴). انسان می‌باید به هر پیمانی که می‌بندد - چه با خویش چه با خدا و چه با دیگر هموعانش - خواه گفتاری، خواه قلبی و خواه نوشتاری، پای‌بند و وفادار بماند و پیمان‌دار و پیمان‌منش باشد (۱۶۶۸/۵۴۱/۶).

شرم و آزر، در نقطه‌ی مقابل بیداد، انحراف و دروغ قرار دارد (۱۱۶۱/۲۷۸/۲) - (۱۱۶۲). بی‌شرم نزد کسی آبروی نمی‌بیند و اعتبار نمی‌یابد (۴۲/۲۵۷/۶). سیاوش در *شاهنامه* بیش از هر کس دیگری نمودار برجسته‌ی شرم و آزر است (۱۵۱۷/۳۰۲/۲) - (۱۵۱۸).

احترام به پدر و مادر، به چند صورت در *شاهنامه* جلوه‌گر می‌شود: زمین‌بوسی در برابر پدر (۱۳۶۶/۲۰۴/۵-۱۳۷۷)، پیاده شدن از اسب و درود فرستادن (۷۷۵/۵۸/۶)، روی مالیدن بر خاک (۲۳۵۶/۵۹۶/۶) و نماز بردن و کرنش کردن (۵۹۶/۴۷/۸).

الف - ۲- رذایل کلی و عمومی

دروغ، به معنای بسیار گسترده شامل انحراف از راستی و نیکی، و نه صرفاً دروغ‌گویی یکی از رذایل برجسته‌ی *شاهنامه* و متضاد خردمندی است (۴-۳/۳۴۹/۶). دروغ برای همگان زشت و خوار است (۲۶۴۹/۳۰۲/۷) و هیچ کس هرگز به خاطر دروغ نزد دیگران - به ویژه بزرگان و نخبگان - فروغ و آبرو نمی‌یابد (۵۲۷/۳۳۵/۵).

آز، در *شاهنامه* دارای معنی بسیار فراخ‌جویی و افزون‌خواهی در هر کاری است. این رذیلت بدترین بدی در جهان (۱۲۳۶/۱۹۱/۷)، بدترین عیب در آدمی

(۲۴۸۰/۲۹۰/۷-۲۴۸۲)، منشأ کین و گناه (۱۱۰۶/۷۷/۶-۱۱۰۷) و موجب درد و رنج و سرزنش و عامل ناخوشی زندگی و رفتن به دوزخ به‌شمار می‌رود (۵۶۴/۴۵۹/۸-۵۶۵). آز دشمن خرد است و کسی که خرد را راهبر خویش سازد، از آسیب‌های آز در امان می‌ماند و بر عکس هر که پیرو آز شود، خردش از کار می‌افتد (۱۱۰۰/۷۷/۶-۱۱۰۱).

رشک، به باور شاهنامه در شمار دیوان است، آن هم دیوی دژآگاه و دیرساز که هر که مغلوب آن گردد، دچار دردی می‌شود که به پزشک و دارو درمان نمی‌پذیرد (۵/۳/۷-۶). رشک سلاح نادانان است (۸/۲۵/۵). از نظر فردوسی، انسان همیشه بر مهتر از خود رشک می‌ورزد و اصولاً به کهتران چنین واکنشی ندارد (۱۴۴۶/۲۰۹/۷). رشک پیامدهای ناخوشایندی دارد و مثلاً مهر و محبت را می‌کاهد (۱۵۷/۷۸/۲-۱۵۸) و یا منجر به کارهای بدتر و شرارت‌های فجیع‌تری مثل قتل دیگران می‌شود (۳۵۱۱/۲۶۹/۸-۳۵۱۵).

خشم، یکی از ده دیوی است که خرد را نالان و گریان می‌کند (۲۴۷۶/۲۹۰/۷-۲۴۷۸). تندی کار اهریمن و موجب پشیمانی (۲۱۹۷/۳۵۱/۲-۲۱۹۹) و از میان‌برنده‌ی بزرگی انسان‌هاست (۱۲۵۸/۵۷۰/۷-۱۲۶۰). تندخویان فراوان‌سخن و کندفهم هستند (۱۰۹۴/۱۹۷/۷) و دشمنان زیادی دارند (۲۶۱۹/۳۰۰/۷-۲۶۲۱). پیامدهای ناگوار خشم بدکاری، انحراف و نامردمی است (۱۲۵۸/۵۷/۷-۱۲۶۰).

تکبر، راهی است که اهریمن در آن گام می‌زند، اهریمنی که دشمن پرستندگان و پارسایان است (۲۴۵۸-۲۴۵۶/۲۸۹/۷). کسی که گرفتار تکبر و دچار برترمنشی می‌شود، دشمن بسیار خواهد داشت و سزاوار سرزنش فراوان خواهد بود (۲۶۲۰-۲۶۱۹/۳۰۰/۷).

ناسپاسی، مانند خشم یکی از دیوهای ده‌گانه است که در برابر نیکی‌ها سپاس نمی‌گزارد و یزدان‌شناس هم نیست (۲۴۷۶/۲۹۰/۷، ۲۴۷۹). شایسته نیست که آدمی در برابر وفای دیگران جفاپیشه گردد (۲۳۲۶/۵۳۹/۶).

پیمان‌شکنی مورد تأیید خداوند نیست (۲۶۳۱/۳۰۱/۷) و گناه به‌شمار می‌رود. همین‌طور پسندیده‌ی بزرگان و نیک‌خواهان نیست (۶۳/۲۱/۷-۶۶) و عاقبتی جز کشته‌شدن ندارد (۲۵۴۰/۱۹۴/۸).

ب) اخلاقیات خاص شاهان

غیر از فضایل و رذایلی که در بخش اخلاقیات کلی و عمومی ذکر شده و همه‌ی آنها در مورد شاهان هم صدق می‌کند، به این طبقه فضایل و رذایل دیگری هم تعلق می‌گیرد که از این قرار است:

دادگری و دادگستری، مهم‌ترین و برجسته‌ترین فضیلت شاهان و نخستین شرط شاهی است (۳۹۴۹/۴۱۱/۷-۳۹۵۰). برای شاه چیزی نیکوتر از داد نیست (۱۳۹/۳۵۴/۱) و دادگری حکم گنج دارد آن هم گنجی پایان‌ناپذیر که پراکنده نمی‌شود (۳/۳۵۵/۶) و بنابراین شاه دادگر کامیاب و کامکار است (۲۵۴۶/۲۹۵/۷-۲۵۴۸). شاهان در خطبه‌های سلطنت، اندرزها، وصایا و سفارش به اطرافیان، زبردستان و کاردارانشان بر اهمیت و لزوم رعایت عدالت تأکید می‌کردند. دادگری پیامدها و میوه‌های نیکی دارد: در طبیعت موجب باروری، سرسبزی و خیر و برکت، و در جامعه مایه‌ی افزایش رفاه و امنیت عمومی، رونق دانش و بازرگانی و برای شخص شاه موجب آرامش و آسایش و آبادانی گنج‌هایش می‌شود و بهترین پاسبان او به شمار می‌رود.

تقابل با بدی و دفع آن، یکی از خویش‌کاری‌های شاهان است که به عدالت آنان مربوط می‌شود، و مصداق‌های مختلفی دارد. انوشیروان، شیرویه، بوران‌دخت و شاپور بر لزوم دفع دشمنان، برقراری امنیت و حفظ کشور تأکید کردند (۱۸۹۶/۲۴۵/۷؛ ۷/۳۲۴/۸؛ ۶/۳۹۳/۸؛ ۶۲۳/۳۳۸/۶) و غیره. همچنین شاهان همواره متجاوزان به حقوق مردم را اعم از کاردار و سپاهی و درباری و... به مجازات مناسب اعمالشان می‌رساندند.

مردم‌داری و آبادگری، یکی دیگر از ضروریات مربوط به دادگری شاهان است. کیخسرو (۲۸۲۰/۳۵۱/۴-۲۸۲۱)، اردشیر بابکان (۲۱۴/۶-۲۱۵-۴۱۹) و انوشیروان (۱۱۰/۷-۲۹۹/۱۱۳-۳۴۴) و بسیاری از شاهان دیگر این امر را سرلوحه‌ی حکومتشان قرار داده بودند و پیوسته در پی برداشتن مشکلات مردمان و تأمین رفاه و خرسندی آنان بودند. شاهان به مناسبت‌های گوناگون به شکرانه‌ی پیروزی بر دشمن (۲۷۱۹/۲۰۷/۸) و یا به بهانه‌ی جشن نوروز (۳۷۸۸/۲۹۴/۸-۳۷۸۹) به مردم کمک کرده ایشان را هدیه می‌دادند، در خشکسالی‌ها و قطحی‌ها به یاری مردم می‌شتافتند (۲۰/۱۷۷/۷-۲۶) و از آنان مالیات نمی‌ستاندند (۱۴۲/۹۸/۷-۱۴۶)، به ارزانیان، درویشان کوشنده، یتیمان، بیوگان، وام‌داران تهی‌دست، پیران از کار افتاده، غریبان، مسافران و

درویشان آبرومند مهربانی و از آنان دلجویی می‌کردند (۵۳۷/۶-۱۶۱۰-۱۶۲۱؛ ۱۶۴۰/۶-۱۶۵۴/۶-۱۶۶۱).

ستم و بیدادگری، «نامه‌ی عزل شاهان» (۴۹/۱۳۷/۶)، نخستین عامل برافتادن شاه (۵۶۳/۲۳۲/۶)، زمینه‌ساز شورش بر ضد شاهان (۲۴/۳۸۸/۸-۲۵)، به هم ریزنده‌ی نظم جهان (۶۳۴/۳۳۹/۶) و مایه‌ی رنج و آزار مردم است (۵۵۳،۶-۱۸۲۹/۵۵۴-۱۸۳۴). ستم‌پیشگی نه پسند یزدان است و نه پسند یزدان‌پرستان و نه زیردستان (ج ۸۶/۲۲/۷-۸۷). همین‌طور هرگاه خرد انحراف یابد، شاه هم از دادگری منحرف می‌شود و به ستمگری می‌گراید (۱۳۰۲/۱۰۰/۸). ازین‌رو، شاهان باید در اندیشه‌ی روز شمار و بازخواست در برابر کردگار باشند و دست از ستم بشویند (۸۰-۷۸/۲۴۷/۶). شاه ستمگر در این دنیا نزد خلق نکوهیده (۵۴/۱۳۷/۶) و فاقد آبرو و اعتبار است (۴۸-۴۷/۱۳۷/۶) و به فرجام به مکافات بدبپایش می‌رسد (۲۳۷۲/۳۲۳/۴) و پس از مرگ بی‌دین خوانده می‌شود و مورد نفرین قرار می‌گیرد (۶۳۵-۶۳۴/۳۳۹/۶).

ج) اخلاقیات ویژه‌ی جنگاوران

طبقه‌ی جنگاوران افزون بر فضایل و رذایل کلی و عمومی، فضایل و رذایل ویژه‌ای هم دارند که عبارتند از:

نام و ننگ، از مهم‌ترین مفاهیم اخلاقی مربوط به جنگاوران است و بیشترین چیزی که برای جنگجو و پهلوان اهمیت حیاتی دارد، مرگ باعزت و مردن با نام بلند و برتری چنین مرگی بر زندگی ذلت‌آمیز است. اگر قرار است که کسی در جهان جاودانه نماند و هر انسانی جام مرگ را باید بنوشد، پس جنگجو بایستی مرگ باعزت را بر زندگی با ذلت ترجیح دهد (۱۶۸۳/۱۰۷/۴-۱۶۸۴). به میدان رفتن شخص شاه و جنگ نکردن جنگاور در رکاب او (۵۳۹/۲۰۵/۴-۵۴۲)، ترس از دشمن (۴۰۵/۱۵۱/۲-۴۰۶) که خود منشأ گریز از نبرد (۷۵۸/۲۱۳/۴) و تسلیم به دشمن (۳۴۹/۲-۲۱۷۸/۳۵۰-۲۱۸۰) است، گم شدن یا به دست دشمن افتادن اسب و ابزار جنگی (۲۴/۱۲۰/۲-۲۷؛ ۱۰۳۷/۹۰/۳) و اسارت در دست دشمن (۳۲۷/۳-۳۱۴/۳۲۸-۳۱۸) از مصادیق ننگ به شمار می‌رود.

طلح‌طلبی، با آن که جنگاوری و نبردآزمایی جزو خویش‌کاری‌های طبقه‌ی جنگاوران و پهلوانان به شمار می‌آید، ولی افروختن آتش جنگ تنها در مواقع دفاع از مرز و بوم، ملت و حیثیت و عزت کشور و شهریار جایز است و پیوسته باید مراقب بود تا از به راه انداختن جنگ‌های بیهوده پرهیز کرد. در *شاهنامه* چهار کس بیش از دیگران سرسختانه بر صلح‌طلبی و اجتناب از جنگ بی‌فایده اصرار دارند: ایرج پسر فریدون (۱۱۵/۱-۱۱۶/۱۲۰-۵۰۵)، اغریرت برادر افراسیاب (۵۲۶/۳۲۱/۱)، سیاوش پسر کیکائوس (۲۶۸/۲-۲۷۱/۱۰۱-۱۰۵۲)، پیران ویسه سپهسالار و پهلوان تورانی (۷۰/۴-۱۱۰۹/۷۵-۱۱۸۹).

مهوروزی با دشمن مغلوب (نظامیان و غیرنظامیان)، جنگجو باید از یزدان بیم داشته باشد (۱۰۶-۱۰۲/۴۸۰/۵) و هنگام کینه‌جویی و کین‌خواهی از راه داد بیرون نرود (۲۶۳/۴-۲۶۴/۲۶۴-۱۴۵۲-۱۴۵۳).

دفاع از کشور و مردم، پهلوانان و جنگجویان، مدافعان کشور در برابر تجاوزات بیگانگان و آزمندان داخلی هستند. سپاهیان عازم جنگ باید حقوق مردم به‌ویژه روستاییان و کشاورزان را رعایت کرده، مراقب باشند که از کسی نان و آب نستانند و کشتمندی را نیازارند (۲۳۵۷/۲۸۰/۷-۲۳۵۸). سپهبدان نیز ملزم به دادگری با مردم هستند (۱۶۰/۹۹/۷-۱۶۱) و اگر با ایشان به مهر و داد رفتار نکنند، کیفرمجازات می‌شوند (۵۶۷-۵۶۳/۱۳۰/۷).

فرمانبرداری از شاه، در آموزه‌های دین هم آمده است و ارتباط تنگاتنگی با خداپرستی و خردمندی دارد (۱۳۶۸-۱۳۶۶/۴۱۰/۵). شاه شبان رمه است و به خاطر داشتن دانایی و توانایی‌اش باید فرمان او را پیروی کرد (۳۱-۲۷/۴۷۳/۵). سرپیچی از فرمان شاه گناهی است که در آخرت به آن مؤاخذه و سزاوار دوزخ می‌شوند (۹۲۲-۹۱۶/۳۶۹/۵؛ ۵۶۷-۵۶۶/۳۳۸/۵).

آزادگی، جهان‌پهلوان آزاده است و از هیچ فرمان ناروایی حتی فرمان ناروای شاه فرمانبرداری نمی‌کند. بهترین نمونه، پرخاش رستم است در پاسخ به تندی و سبکسری و دشنام کیکائوس با او در ماجرای لشکرکشی سهراب به ایران (۳۶۰-۳۵۰/۱۴۷/۲).

شبیخون زدن، در *شاهنامه* روا دانسته نشده و «راه بیراه» خوانده شده است (۱۰۲۳/۲۳۶/۴). دشمنان ایران -انیرانیان- دوبار دست به این کار ناجوانمردانه زدند و

تلفات زیادی به سپاه ایران وارد کردند (۱۵/۲-۱۹۸/۱۶-۲۰۳، ۷۲/۳-۷۴۶/۷۳-۷۹۱). تنها یک مورد به شبیخون ایرانیان اشاره شده که آن هم در مقیاسی کوچک انجام گرفته است (۱۰۸۹/۳۸۴/۳-۱۰۹۳).

بدرفتاری با دشمن، با آنکه رفتار و گفتار نیکو شایسته است (۹۳/۳-۱۱۰۳/۹۴-۱۱۲۰) ولی به بارها شاهد دشنام‌گویی‌های دو طرف درگیر به یکدیگر هستیم (۱۰۶۸/۳۸۱/۵). یکی دیگر از موارد بدرفتاری، زنهار ندادن به دشمنان امان‌خواه است که چند بار این کار زشت از سوی افراد مختلف انجام می‌گیرد (۱۹۴۱/۲۹۵/۴-۱۹۴۴ و...).

بی‌احترامی به فرستاده‌ی دشمن، اگرچه احترام گزاردن به فرستاده در همه وقت اصل پذیرفته شده‌ی طبقه‌ی جنگاوران بوده است، ولی می‌بینیم که مثلاً قیصر به فرستاده‌ی انوشیروان به احترام رفتار نمی‌کند (۵۰۶-۵۰۵/۱۲۶/۷) و بدتر از همه، سپهسالار هیتال از ترس اتحاد ایران و چین بر کاروان فرستاده‌ی خاقان می‌تازد و فرستاده را سر می‌برد (۱۷۸۳/۲۳۷/۷-۱۷۸۵).

اخلاقیات در مهابهاراتا

در این حماسه‌ی هندی، با آنکه انسان مقامی خداگونه دارد و برترین آفریدگان است، ولی جاودانه نیست و روزی میزبان اجل خواهد شد. هم آدمی و هم نظام طبیعت پیوسته در تغییر و تحول، و دنیا و متعلقات آن بی‌اعتبار و فاقد ارزش هستند و شایان وابستگی و دلبستگی نیستند. گذشته از این، انسان در چرخه‌ی بازپیدایی و زایشهای پیاپی گرفتار است و محکوم به رنج و بی‌قراری مدام است ولی اگر بخواهد و بکوشد، می‌تواند با کردار نیک و پسندیده و انجام تکالیف طبقاتی، ریاضت، ضبط نفس و با کسب معرفت و با عشق به خداوند و پیروی از فرمان‌های او، این گردونه‌ی رنج‌آور را از گردش بازدارد. در اینجا نیز نظام هستی نظامی اخلاقی است و بدی و نیکی را چون آینه‌ای به خود آدمی باز می‌گرداند. همین باور به نظام اخلاقی لایزال در هستی، موجب ایجاد خوش‌بینی و امیدواری در انسان می‌شود و او را حاکم بر سرنوشت خویش می‌سازد (چاترجی، ۱۰۶). مهم‌ترین هدف یک هندو، کوشش برای آزادی و رهایی، و

یکی از این کوشش‌ها تقید و تعهد به دستورالعمل‌هایی است که اخلاق پیش پایش می‌گذارد.

در اخلاقیات *مهابه‌ارتا* سه مفهوم کلیدی عبارتند از درمه، کاست و کرمه. **درمه**^۱، در زبان سنسکریت به معنی «نگاه داشتن» و در سنت هندویی عبارت است از نظام اخلاقی جهان و یا قانون کائناتی که هستی را از نظر اخلاقی اداره می‌کند و به آن رتا^۲ هم گفته می‌شود (Bartley, 166) و مفهوم فضیلت، عدالت، شریعت، قانون، آیین و حتی مذهب و دین را در بر دارد (Bawker, 323؛ شایگان، ۲۶/۱). واژه هندویی درمه به عنوان اخلاق اولویت دارد (Klostermaier, 669)؛ زیرا در هند باستان اخلاق را درمه - راه راستی - می‌نامیدند (Jhingram, 29). این مفهوم کلیدی دربرگیرنده‌ی مجموعه قوانین و مقررات هندویی است که یک فرد هندو باید زندگی دینی خود را مطابق آن تنظیم کند تا فردی متدین و متشرع به شمار آید و رستگار شود. باید دانست که فرد، مکان، زمان و شرایط همگی در تعیین اینکه چه کارهایی زاینده‌ی نیکی بیشتر و مطابق با الگوها و هنجارهای اخلاقی خواهند بود، نقش دارند (Mittal, 60). از نظر *مهابه‌ارتا* عقل بشر توانایی جستجوی حقیقت، موسوم به درمه، را دارد (Singh, 173). درمه همیشه مفهومی اجتماعی دارد و شعار آن بیش از آنکه بیان حقوق باشد، اظهار دلبستگی به تکالیف است و بیش از آنکه با پرهیز همراه باشد با فعالیت ممتاز و مشخص می‌شود (Radhakrishnan, 90). درمه یکی از اهداف چهارگانه‌ی زندگی و مهمترین و ارزشمندترین هدف است (Dowd, 40). بدین‌سان، تخلف از درمه امری غیراخلاقی به شمار می‌آید (Gupta, 351).

کاست^۳، برپایه‌ی اندیشه‌ی هندویی، همه‌ی مردمان با سرشتی قدم به عرصه‌ی خاک می‌گذارند که ایشان را درخور نوع مشخصی از زندگی می‌سازد با مسؤولیت‌ها و تکالیفی که آن نوع زندگی به بار می‌آورد. بر طبق نظام کاستی هندی، چهار طبقه به ترتیب اهمیت و مقام، سامان اجتماعی را تشکیل می‌دهند: **براهمنان**^۴ یا روحانیان،

-
1. dharma
 2. rta
 3. caste
 4. Brahmanas

جنگاوران یا کسانی که برای حکومت‌داری و سپاهی‌گری شایسته‌اند^۱، سوداگران و کشاورزان^۲، و از همه پایینتر خدمتکاران^۳. خوب زیستن یعنی تا آنجا که می‌توانیم نقش خود را کامل و دقیق اجرا کنیم، اگر چنین کنیم درمه‌ی خود را انجام داده‌ایم (Bhagavadgita, xviii, 45-48؛ هولمز، ۹۰-۹۲).

قانون **کرمه**^۴ و **تناسخ**^۵ در *مهابهاراتا* بدین صورت آمده است: «عمل خیری که آدمی در زندگی می‌کند چون از این جهان برود آن عمل او فانی نمی‌شود بلکه چون از قالبی به در می‌رود به قالب دیگر در می‌آید، اگر در این قالب عمل نیک می‌کند، چون از این قالب به در می‌رود به قالب بهتر از آن در می‌آید و اگر اعمال ناشایست کند، به زبون‌تر قالبی انتقال می‌نماید و اگر مناسب این قالب عمل کند با قالبی مثل قالب اول در می‌آید» (15/34/243). البته این گردونه با آن که بی‌آغاز است، لزوماً بی‌پایان نیست (Lipner, 237) و در نتیجه کرمه به معنای جبری‌گری نیست، بلکه سرنوشت چیزی جز نتیجه‌ی اعمال زندگی پیشین نیست و بنابراین هر کس با رفتار درست، سرنوشت آینده‌اش را خود رقم می‌زند (Jolly, 498). پس قانون کرمه مسؤلیت اولیه‌ی اخلاقی را متوجه خود انسان می‌کند (Young, 226). به دیگر سخن، مقید شدن آدمی در قیود کرمه بازتاب عدالت خداست و تنها این نکته را بازگو می‌کند که خود انسانها پاسخگو و مسؤول تصمیمها و اعمالشان هستند و خداوند هم نجات و رهایی را در دسترس همگان قرار داده است (Leaman, 112). اخلاقیات مندرج در *مهابهاراتا* را به هفت دسته می‌توان تقسیم و آنان را بررسی کرد:

الف) اخلاقیات کلی و عمومی

الف - ۱) فضایل کلی و عمومی

ضبط نفس و غلبه بر حواس، عاقل کسی است که ترک لذتها و راحت‌ها کرده، حفظ جوارح نماید (12/189/37). هر که دل صافی کند و تن و حواس را با استقامت

1 . Kshatriyas

2 . Vaishyas

3 . Shudras

4. karma

5. samsara

رام سازد و صدا و دیگر موضوعات حس را فرو گذارد و با خلوت‌گزینی و کم‌خواری زبان و تن را لگام زند... و با گذشتن از خودی، زور، غرور، شهوت، غضب و مال از قید «منی» فارغ آید و از تشویش‌رهایی یابد، سزاوار مرتبه‌ی خلاصی می‌شود (*Bhagavadgita*, XVIII, 70-82).

طهارت ظاهر و باطن، یکی از صفاتی که آدمی به واسطه‌ی آن، شایسته‌ی قرب خدای تعالی شود و او را به آسمان می‌برند، آن است که به ظاهر و باطن پاک باشد (3/199/433). همچنین باید دایم به طهارت و عفت زیست نماید و ظاهر را از آلودگی‌ها مثل حدث و نجاست نگاه دارد و باطن را از معاصی و نیت بد و محبت دنیا و مال و جاه پاک دارد (12/93/213).

قاعده‌ی زرین، چند عمل دروازه‌ی نجات است و یکی از آنها این است که هر کس آنچه بر خود نپسندد، بر دیگری روا ندارد و آدمی باید احوال دیگری را از احوال خود معلوم نکند و اصل دانستن درمه بلکه محض درمه همین است (13/113/239-240). آدمی چیزی را که نسبت به خود نمی‌پسندد، باید که آن را به دیگری نیز تجویز ننماید و زیان او را بر زیان خود قیاس کند و بنابر آن، آنچه برای خود اختیار نماید، آن را از بهر دیگران نیز رعایت فرماید (12/259/246).

میان‌رویی، آدمی باید که عمل نیکی را به افراط و تفریط به جا نیارد، بلکه میان‌رویی را مرعی دارد و هر که بدین نهج سلوک نماید، او را راه نیکویی حاصل شود (12/201/230).

راستی، خلاصه‌ی ود‌ها^۱ راست گفتن است (12/199/64) و هیچ طاعتی برابر راستی نیست (1/74/176). هر کسی راستی و نیک‌اندیشی را پیشه‌ی خود سازد، به مقصود می‌رسد (5/40/92).

بی‌آزاری^۲، یکی از راه‌های نیل به رستگاری در *مه‌بهاراتا* کم‌آزاری، بی‌آزاری و عشق و محبت به دیگران است. بزرگ‌ترین عبادت‌ها نیز کم‌آزاری است (13/141/296) و فرد با کم‌آزاری شایسته‌ی ورود به بهشت می‌شود (13/115/246). عاقل کسی است که آزار به کسی نرساند و جاندار را نکشد و با همه کس دوستی نموده باشد (12/189/37).

۱. Vedas، مهم‌ترین متون مقدس هندویی که شامل چهار کتاب است.

خرسندی، با خرد و دانش ارتباط مستقیمی دارد (5/33/62). خرسند نزد خداوند گرامی (Bhagavadgita, XII, 13-14) و در همه حال راضی و شاکر است (1/85/206).

سخت‌و بخشش، مایه‌ی راحتی انسان است (12/141/40). بخشش باید از سر رغبت (12/70/163) و از بهترین داشته‌ها (13/59/59) و برای مستحقان و فقیران باشد (12/66/149).

بردباری، بهترین فضیلت در انسان صبر و تحمل (1/85/205) و منشأ راحت در هر دو جهان (12/310/443) و منجر به حصول ثواب (1/178/403) و با دانایی مرتبط است (3/1/8).

فروتنی، ترک تکبر سبب آرامش درونی است (Bhagavadgita, II, 181-182). راه رستگاری آن است که انسان با کسی که تعظیم و تواضع می‌کند، باید از روی دل باشد نه از روی نفاق (12/70/163) و هر که به ظاهر تواضع کند و در باطن خلاف آن داشته باشد هرگز روی فلاح و رستگاری نبیند (5/124/246).

وفاداری، وعده داده شده به دیگران باید به وفا رسد زیرا جزای خلف وعده و پیمان‌شکنی دوزخ است (12/199/64). حتی اگر کسی با فرد یا گروه ناحق و باطلی هم پیمان بست، نبایستی پیمان بشکند (5/18/31).

احترام به پدر و مادر، فرزند خلف آن است که از سخن پدر و مادر سر نیچند (1/85/207) که رضای خدا در گرو رضای والدین است (12/299/164). هر که خدمت پدر و مادر کند، همه‌ی گناهانش پاک گردد (12/266/271) و همیشه در بهشت باشد (13/75/105-106).

الف - ۲- رذایل کلی و عمومی

دروغ، هیچ گناهی برابر دروغ گفتن نیست (1/74/176) و هرگز دروغ در این جهان پسندیده و شایسته‌ی احترام نیست (1/5/51). ازین‌رو، اگر از کسی سخنی پرسند و او راست نگوید، گنهکار می‌شود و به شومی آن دروغ هفت پدرش به دوزخ می‌روند (1/74/180). دروغ‌گویی موجب تنزل آدمی در چرخه‌ی تناسخ می‌شود (12/180/22). نکته‌ی جالب، جواز دروغ در برخی موارد بر اساس ملاک صلاح، رفاه و نفع مردم، حفظ جان و مال فرد و جمع، و بهبود روابط اجتماعی است (1/82/200).

آز، از بدترین رذایل *مهابهاراتا* که نقطه‌ی مقابل خرد (12/180/20) و دانش (5/87/184)، یکی از سه در دوزخ (*Bhagavadgita*, XVI, 43-44)، منشأ بدبختی‌ها و رذایل دیگر (12/158/371)، از بین برنده‌ی نیکی‌ها (12/330/513) و سیری‌ناپذیر و فزاینده است (12/276/311). یکی از بهترین راه‌های علاج آز، روزه گرفتن است (13/106/216).

رشک، بدترین صفت نکوهیده در انسان (12/82/189)، عامل بدخواهی و بدکرداری (1/134/313) و آتشی است که صاحبش را می‌سوزاند (12/82/189). دانا گرفتار رشک نمی‌شود، زیرا رشک بردن به معنی اعتراض بر خالق است (5/86/183).

خشم، یکی دیگر از درهای دوزخ (*Bhagavadgita*, XVI, 43-44) و متضاد دانایی است (5/34/69)؛ زیرا انسان دانا هرگز بر موجودات دیگر خشم نمی‌گیرد (12/151/355). غضب موجب محنت (12/220/132)، دشمن عبادت (12/322/480) و منجر به بدکرداری و حتی برادرکشی می‌شود (8/69/196).

تکبر، غرور موجب زوال می‌شود (5/39/89) و متکبران به قرب الهی نایل نمی‌گردند (*Bhagavadgita*, VII, 37-38). پس باید در جهت ترک این رذیلت جهد نمود (1/90/215).

عیب‌جویی، از اوصاف نادانان است که از عیوب خود چشم می‌پوشند و در پی عیب دیگران‌اند (5/87/185).

ب) اخلاقیات خاص براهمنان

براهمنان در رأس جامعه‌ی کاستی هند قرار دارند و طبق سنت هندوی برهما^۱ ایشان را از دهان خود آفریده است (8/32/80).

عبادت و ریاضت، براهمن را برای طلب علم و دانش آفریده‌اند (5/30/53). وی می‌باید که اوقات خود را مصروف عبادت و ریاضت کند و *ودها* را بخواند (8/90/295). **علم و عمل**، براهمنی را که علم خوانده باشد و به آنچه فرموده‌اند عمل می‌کرده باشد، می‌توان براهمن واقعی گفت. چنین کسی می‌تواند به وصال با برهما نایل شود (13/141/297).

۱. Brahma، خدای خالق در دین هندوی.

شفقت بر خلق، براهمن نباید با هیچ کس دشمن باشد و بالاتر از آن بایستی با همه‌ی خلق خدا دوستی کند (12/60/135).

ج) اخلاقیات خاص شاهان

در مهابهاراتا علاوه بر فضایل و رذایل کلی و عمومی، به شاهان اخلاقیات دیگری نیز تعلق می‌گیرد که عبارتند از:

دادگری و عدل‌گستری، از مهم‌ترین ارکان پادشاهی و برترین عبادت شاهان است (12/29/59) و نزد خداوند هیچ کس دوست‌تر از پادشاهان عادل نیست (12/71/164). **مردم‌داری و آبادگری**، پادشاه بعد از فتح یک ولایت با اهل آن باید به احسان و انعام پیش آید و همت بر این گمارد که آن ملک بیش از پیش آباد شود و مبادا آن را به عاملی ظالم بسپارد تا دست تصرف دراز کند و رعایا از شومی ظلم او ویران‌تر شوند (12/59/158). بنابراین، رعایت حال مردم و دغدغه‌ی امنیت و رفاه آنان از وظایف شاه است (12/57/123).

از دولت و اثر عدالت شاهان دادگر مردم در امن و فراغت‌اند، باران به وقت می‌بارد و سرسبزی و برکت طبیعت را فرا می‌گیرد و خزانه‌ها پر از سیم و زر می‌شود (2/33/77). صاحب سلطنت بایستی برای قربانی و خیرات از این چند کس خراج نگیرد: پیران، عاجزان، یتیمان، نابینایان که اگر مالیات از ایشان بستاند و در قربانی خرج کند او را ثوابی حاصل نمی‌شود (13/61/65).

ظلم و بیدادگری، هر چه عدل و دادگری ستوده و ارجمند است، ظلم و بیداد نکوهیده و ناپسند است و هر شاهی که بر مردمان ستم روا دارد، خداوند آن را روا نمی‌دارد و زود سزای او را می‌دهد (3/282/608). پس شاه نباید که بر فقرا و زیردستان زور کند که در این صورت پروردگار داد مظلوم را از ظالم خواهد ستاند (-1/178/403/404).

د) اخلاقیات خاص جنگاوران

جنگاوران دومین طبقه‌ی کاست به شمار می‌روند و برهما ایشان را از بازوان خویش آفریده است (8/32/80). جنگاوران نیز افزون بر اخلاقیات کلی و عمومی فضایل و رذایل ویژه‌ای دارند:

نام و ننگ، برای جنگاوران و پهلوانان *مه‌بهار/تا* هیچ چیز مهم‌تر از مرگ با عزت و باقی ماندن نام نیک او نیست (3/298/641). زندگی برای ننگ و ناموس است (7/187/435) و اگر کسی به مردانگی کشته شود، هم در این دنیا نام نیک او می‌ماند و هم در آن عالم به بهشت می‌رود (14/36/70).

هیچ عاری بدتر از گریختن در جنگ نیست (5/17/41-42)، چه پیش از آغاز جنگ و چه در میدان نبرد (4/38/75-76).

صلح‌طلبی، جنگ فقط در مواردی از جمله حفظ کشور و یا دفاع از آبرو لازم و ضروری است و جنگ بیهوده سبب آن می‌گردد که خلق بی‌شماری در میان نبرد تلف گردند و ملک آباد ویران شود و آسودگی از عالم برخیزد (5/2/3). بر کارزار همیشه نفرین است (8/88/260) و هر که در پی جنگ باشد همیشه در کلفت و رنج است و روز به روز آتش حسد و کین در دل او زیاد می‌شود و از لذات دنیوی و عیش نقد هم محروم و بی‌نصیب می‌ماند (5/26/43).

مهرورزی با دشمن مغلوب (نظامیان و غیر نظامیان)، یکی از بایدهای مهم در کارزار مبارزه نکردن با ناتوانان و نکشتن ایشان است (12/98/225). در جنگ نباید حریف را دشنام داد (13/80/155). افزون بر این، جنگاور مجاز نیست که سر دشمن مرده را از تن جدا کند (7/199/463).

دفاع از کشور و مردم، بزرگی جنگجو در نگاه داشتن ملک و خلائق است (13/32/70) و درمی‌آید او آن است که خلق را از شر دشمن و اهل فساد نگاه دارد (12/60/135).

اطاعت از مافوق، پیروی از فرمان مافوق چه پادشاه باشد چه فرمانروا و چه بزرگ‌تر (پدر، عمو و ...) بر جنگاور واجب است و حکم او باید به جان و دل اجرا گردد (1/85/208).

شبیخون زدن، نمونه‌هایی از شبیخون در *مه‌بهار/تا* یافت می‌شود (3/284/611). فرماندهی لشکر کوروان^۱ نیز نقشه‌ی شبیخون بر لشکریان پاندوان را در سر می‌پروراند، ولی بقیه‌ی سران سپاه او را از این کار ناشایسته بازداشتند (7/187/243) زیرا مردم را در خواب کشتن گناه است و خلاف قاعده‌ی بزرگان و مرتکب آن سزاوار رفتن به دوزخ

(10/4/8). جنگاوری که از راه نادرست برنده‌ی میدان شود، درواقع گنهکار است (12/95/218).

بدرفتاری با دشمن، مطابق مهابهاراتا با آنکه در مواردی باید با دشمنان مخصوصاً اسرا خوش‌رفتاری و مدارا کرد (1/74/175) ولی مواردی از بدرفتاری و بدگفتاری با دشمن نقل شده است: غارت شهر (1/168/383) خوردن خون دشمن (8/83/243) و لگد زدن بر دشمن زخمی (9/60/176).

بی‌احترامی به فرستاده‌ی دشمن، احترام به فرستاده‌ی دشمن یکی از اصول پذیرفته‌ی جنگاوران است (5/191/322). با این حال، دریودنه^۱، هنگامی که کرشنه می‌خواهد به نمایندگی از پاندوان نزد او بیاید، وسوسه می‌شود که او را حبس کند ولی پدرش وی را از این وسوسه‌ی بیهوده برحذر می‌دارد (5/88/188).

ه) اخلاقیات خاص وایشیه‌ها

وایشیه‌ها در گروه سوم کاست قرار دارند و برهما ایشان را از ران و ساق خود آفریده است (8/32/80).

زراعت، گاوبانی و سوداگری، روش نیک و درمهی وایشیه آن است که زراعت و نگاهبانی گاو کند (Bhagavadgita, XVIII, 59).

دادن خیرات و صدقات، او باید که خیرات و صدقات به جای آرد و فقیر و درویش و مسکین را خدمت نماید چون از طریق همین خیرات و صدقات است که به رستگاری نایل می‌شود (12/60/135). تنها رذیلتی که برای این طبقه در مهابهاراتا ذکر شده آن است که به سوداگری و سود رو نیلورد و از کسب و کار گریزان باشد (12/326/499).

و) اخلاقیات خاص شودره‌ها

شودره‌ها چهارمین طبقه‌ی کاست هستند که برهما ایشان را از قدم‌های خود به وجود آورده است (8/32/80).

خدمت به سایر طبقات، شودره باید خدمت براهمن و کشتریه و وایشیه بکند که از رهگذر همین خدمات شادی فراوان نصیبش می‌شود و رستگار می‌گردد (12/60/136).

فقط یک امر نکوهیده برای این طبقه ذکر شده است و آن اینکه شوره در خدمتش سستی ورزد (12/60/136).

ز) اخلاقیات مشترک طبقات

خلوت‌گزینی و عزلت‌نشینی، براهمنان (12/65/146)، پادشاهان (12/326/500) جنگاوران (12/65/146)، و ایشیه‌ها (پیشین) و شوره‌ها (همانجا).
راستی، براهمنان (12/65/145) پادشاهان (12/60/134-135)، جنگاوران (6/3/10)، و ایشیه‌ها (12/60/134-135) و شوره‌ها (3/141/297).

مقایسه‌ی اخلاقیات و مفهوم آن در شاهنامه‌ی فردوسی و مه‌بهاراتا

پس از سنجش ربط و نسبت اخلاقیات شاهنامه‌ی فردوسی با دیدگاه‌های رایج درباره‌ی اخلاق و فلسفه‌ی اخلاق، به این نتیجه می‌رسیم که مفهوم اخلاق در شاهنامه بیشتر به شاخه‌ی اخلاق هنجاری - یکی از شاخه‌های فلسفه‌ی اخلاق - و اخلاقیات (مصادیق امور اخلاقی و غیراخلاقی) نزدیک است و دغدغه‌ی آن تعیین مجموعه‌ای از شایسته‌ها و نشایسته‌هاست، برای انسانی که پی آن است در این جهان به بهترین گونه‌ی ممکن زندگانش را به سر برد. یعنی آنچه از نظر اخلاقی در شاهنامه آمده، اغلب درباره‌ی اخلاق مبتنی بر کردار است.

اگر از دریچه‌ی دیدگاه‌های طرح شده در اخلاق هنجاری به اخلاقیات شاهنامه نگرسته شود، می‌توان گفت که فضیلت‌گرایی از همه بیشتر دیده می‌شود. ظاهراً نظریه‌ی غایت‌گرایی هم تا حد زیادی به دیدگاه اخلاقی شاهنامه همانندی دارد. در این گونه موارد، حکیم فردوسی غایات و نتایج دنیوی (از قبیل نیکنامی، شادی، آسایش، آرامش، آبرومندی، خوشبختی، کمال یا بدنامی، رنج، بدبختی، پریشانی، بی‌آبرویی، سقوط و مورد نفرین بودن که ممکن است نصیب خود فرد یا دیگران شود) و غایات و نتایج اخروی (ثواب و عقاب یا بهشت و دوزخ) آن فضیلت یا رذیلت را برمی‌شمرد و توجه را به این نکته معطوف می‌کند که بنابر حکم خداوند، خرد و ارزش‌دآوری عرف جامعه، هر پندار و گفتار و کرداری، نیک یا بد، پیامدهای متناسب خود به بار می‌آورد. شواهدی از تکلیف‌گرایی (از نوع نظریه‌ی امر الهی) نیز وجود دارد آنجایی که خداوند

بر خوبی و بدی امور فرمان می‌دهد و معیار اخلاق و ضد اخلاق فرموده‌های اوست. البته مواردی نادر شبیه به تکلیف‌گرایی کانتی (انجام عمل از روی تکلیف و بدون چشم‌داشت) وجود دارد از جمله در بخشش و سخاوت آنجا که راد و بخشنده پاداش نمی‌جوید (۴۲۱/۷ / ۴۰۶۲).

البته این سخنان بدان معنا نیست که اثری از شاخه‌ی اول فلسفه‌ی اخلاق (= فرا اخلاق) به چشم نمی‌خورد. با اندکی تسامح و گسترش دایره‌ی بحث می‌توان گفت که از میان دیدگاه‌ها و نظریه‌های مطرح شده در فرا اخلاق، نگاه اخلاقی شاهنامه ناظر به نظریه‌ی فراطبیعت‌گرایی (یا امر الهی) است آنجا که حدود و ثغور فعل اخلاقی و ضد اخلاقی از ناحیه‌ی امر و نهی خداوند و پسند و ناپسند او مشخص می‌شود.

و اما اگر اخلاقیات مهابهاراتا را در ارتباط با نظرگاه‌های متعارف در زمینه‌ی اخلاق و فلسفه‌ی اخلاق بررسی کنیم، درمی‌یابیم که مفهوم اخلاق در این منظومه، به شاخه‌ی دوم فلسفه‌ی اخلاق یعنی اخلاق هنجاری و اخلاقیات (= گزاره‌های اخلاقی و ضد اخلاقی) نزدیک‌تر، و در پی ارائه‌ی فهرست‌واره‌ی از امور درست و نادرست و خوب و بد جهت راهنمایی انسان به طریق صلاح و صواب است و نه نظریه‌پردازی درباره‌ی ریزه‌کاری‌ها و فلسفه‌بافی‌ها در حوزه‌ی اخلاق. البته نشانه‌هایی از (فرا اخلاق = شاخه‌ی نخست فرا اخلاق) در این اثر قابل پیگیری و بررسی است. در مواردی که برای اثبات فضیلت‌آمیز یا ردیلت‌آمیز بودن اعمال و احوال و اقوال، به امر و نهی خداوند استناد می‌کند ناظر به دیدگاه فراطبیعت‌گرایی (یا امر الهی) می‌گردد. پس از بررسی و سنجش دیدگاه‌ها و نظریه‌های مختلف مربوط به اخلاق هنجاری با نظام اخلاقی مهابهاراتا، به این نتیجه می‌رسیم که شواهد فضیلت‌گرایی نسبت به دیدگاه‌های دیگر از همه بیشتر است. همچنین مؤیدات فراوانی در مورد نظریه‌ی تکلیف‌گرایی در اختیار داریم، برای نمونه آنجاهایی که ملاک تشخیص اخلاقیات از امور ضد اخلاقی خواست و ناخواست خداوند (حسن و قبح شرعی) دانسته می‌شود یا موارد بسیاری که هندوان را به انجام و الزام تکالیف و وظایف طبقاتی‌شان فرا می‌خواند. ناگفته پیداست که این رویکرد به شدت بر تکلیفی که به عهده‌ی شخص است تا نقش ویژه‌ی - خویشکاری - خود را در جهان انجام دهد، تأکید می‌ورزد. در چنین مواردی محرز است که نوعی اخلاق مبتنی بر کردار مطرح می‌شود. در فقراتی که در آنها از عمل بی‌عملی (یا عمل فارغ از نتیجه) سخن

می‌راند و آن را یکی از راههای نجات می‌داند، به دیدگاه تکلیف‌گرایی کانتی نزدیک می‌شود. همچنین اخلاقیات مندرج در این اثر، ناظر به دیدگاه غایت‌گراست که در این قبیل موارد پیامدها و نتایج هر امر اخلاقی و ضد اخلاقی را (اعم از غایت دنیوی نظیر شادی، آرامش، اعتبار، سعادت، نیکنامی و... یا رنج، پشیمانی، بی‌آبرویی، شقاوت، بدنامی و... و غایات اخروی مثل ثواب و عقاب و رسیدن به بهشت یا دوزخ) متذکر می‌گردد و تأکید می‌ورزد که هر عملی طبق سنجه‌های خدا (یا خدایان)، شریعت، و خرد خواه نیک و خواه بد مقتضی و مستلزم پیامدهایی درخور با آن و گریز از آن محال است.

نتیجه‌گیری

چنانکه مشاهده شد، *شاهنامه‌ی فردوسی* و *مه‌بهاراتا*، در عین آنکه دراصل در زمره‌ی منظومه‌های حماسی قرار دارند، لیکن فارغ از اخلاق و اخلاقیات نیستند. مفهوم اخلاق در هر دو اثر به اخلاق هنجاری و اخلاقیات نزدیک‌تر است تا فلسفه‌ی اخلاق. با این همه، از میان دیدگاه‌های مربوط به فرااخلاق، دیدگاه فراطبیعت‌گرایی در هر دو مشترک است. در زمینه‌ی دیدگاه‌های مربوط به اخلاق هنجاری، باید گفت که در این آثار فضیلت‌گرایی بسیار به چشم می‌خورد. از لحاظ تأکید بر غایت‌گرایی یا تکلیف‌گرایی، چنین به نظر می‌رسد که غایت‌گرایی در *شاهنامه* پررنگ‌تر است ولی برای تکلیف‌گرایی و غایت‌گرایی در *مه‌بهاراتا* شواهدی دوشادوش یکدیگر وجود دارند و نسبت به *شاهنامه* بر تکلیف‌گرایی بیشتر پای می‌فشارد. حتی شاید بتوان ادعا کرد که اخلاق *مه‌بهاراتا* با توجه به قانون کرمه، غایت‌گرا و با عنایت به درمه تکلیف‌گراست. از مقایسه‌ی هنجارهای اخلاقی این آثار با یکدیگر، به این نتیجه می‌رسیم که در حوزه‌ی اخلاقیات کلی و عمومی مشترکاتی از قبیل قاعده‌ی زرین، میانه‌روی، بی‌آزاری، راستی، دروغ، آز، رشک، سخاوت و بخشش، بردباری، خشم، فروتنی، تکبر، وفاداری و احترام به پدر و مادر با هم دارند. ولی در *شاهنامه* شرم و آزر و ناسپاسی، و در *مه‌بهاراتا* ضبط نفس، چیرگی بر حواس و پاکی ظاهر و باطن در زمره‌ی اخلاقیات خاصشان هستند. همچنین با مرور آنان شاید بتوان مادر خوبیها در *شاهنامه* را راستی و میانه‌روی و مادر بدیهای آن را دروغ و آزدانست و در *مه‌بهاراتا* راستی و بی‌آزاری را مادر خوبیها و دروغ و آزدانست

بدیها تلقی کرد. پیداست که در این خصوص، اشتراک زیادی (راستی، دروغ و آز) وجود دارد. در حوزه‌ی اخلاقیات شاهان، ملکات و افعالی چون دادگری و عدل‌گستری، مردم-داری و آبادگری، و بیدادگری در شمار مشترکات اخلاقی این طبقه در هر دو متن قرار دارند. مادر خوبیهای شاهان در متون مزبور دادگری و مادر بدیهای ایشان بیدادگری به‌شمار می‌رود. اینجا باز شاهد همانندی فوق‌العاده‌ی این دو اثر (دادگری و بیدادگری) هستیم. در حوزه‌ی اخلاقیات جنگاوران نیز موارد اخلاقی مشترک فراوان است مانند نام و ننگ، صلح‌طلبی، مهرورزی با دشمن، دفاع از کشور و مردم، اطاعت از مافوق، بی-احترامی به فرستاده‌ی دشمن و بدرفتاری با دشمن. شاید بتوان نام و مهرورزی با دشمن را مادر خوبیها و ننگ را مادر بدیهای این طبقه در هر دو منظومه به حساب آورد. چنان که دیده شد، آنها در زمینه‌ی هنجارهای اخلاقی - به جز تفاوت‌هایی اندک - مشترکات زیادی دارند، هرچند از اخلاق طبقاتی موجود در مهابهاراتا در حماسه‌ی ایرانی اثری نیست.

کتابشناسی

۱. اسلامی ندوشن، محمدعلی، چهار سخنگوی وجدان/ ایران، تهران، قطره، ۱۳۸۱ ش.
۲. اعوانی، غلامرضا، «اخلاق»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، مرکز دایره‌ی‌المعارف اسلامی، ج ۷، صص ۲۰۱-۲۳۴، ۱۳۷۷ ش.
۳. بهگودگیتا، ترجمه‌ی محمدعلی موحد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۳۵۰ ش.
۴. چاترجی، ساتیش چاندرا و موهان دات، دریندرا، معرفی مکتب‌های فلسفی هند، ترجمه‌ی فرناز ناظرزاده‌ی کرمانی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۴ ش.
۵. حائری یزدی، محمدمهدی، کاوش‌های عقل عملی، تهران، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۸۴ ش.
۶. رزمجو، حسین، انسان آرمانی و کامل در ادبیات حماسی و عرفانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۵ ش.
۷. شایگان، داریوش، ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۳ ش.
۸. طوسی، نصیرالدین، اخلاق ناصری، به‌کوشش مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۹ ش.
۹. فرانکنا، ویلیام، فلسفه‌ی اخلاق، ترجمه‌ی هادی صادقی، تهران، طه، ۱۳۸۳ ش.

۱۰. فردوسی، ابوالقاسم، *شاهنامه*، بر اساس چاپ مسکو، تهران، هرمس، ۱۳۸۲ ش.
۱۱. همو، *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۹ ش.
۱۲. قانع، مهناز، *اخلاق در نگاه مولانا: هستی و چیستی*، ویراسته‌ی مطفی ملکیان، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۸ ش.
۱۳. کانت، ایمانوئل، *بنیاد مابعدالطبیعیه‌ی اخلاق*، ترجمه‌ی حمید عنایت و علی قیصری، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۹ ش.
۱۴. گنسلر، هری جی، *درآمدی جدید به فلسفه‌ی اخلاق*، ترجمه‌ی حمیده بحرینی، ویراسته‌ی مصطفی ملکیان، تهران، آسمان خیال، ۱۳۸۵ ش.
۱۵. مرتضوی، منوچهر، *فردوسی و شاهنامه*، تهران، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹ ش.
۱۶. مسکوب، شاهرخ، «بخت و کار پهلوانان در آزمون هفت خان»، *تن پهلوان و روان خردمند*، ویراسته‌ی شاهرخ مسکوب، تهران، طرح نو، ۱۳۷۴ ش.
۱۷. مسکویه، ابوعلی، *تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق*، قم، بیدار، ۱۴۱۱ ق.
۱۸. میلانیان، هرمز، «بینش فلسفی و اخلاقی فردوسی»، *تن پهلوان و روان خردمند*، تهران، طرح نو، ۱۳۷۴ ش.
۱۹. هولمز، رابرت ال، *میانی فلسفه‌ی اخلاق*، ترجمه‌ی مسعود علیا، تهران، ققنوس، ۱۳۸۵ ش.
20. Bartley, Chris, "Dharma", *Encyclopedia of Asian Philosophy*, London, Routledge, 2001.
21. *The Bhagavadgita (The Sacred Books of the East)*, ed. Max Muller, vol 8, trans by Kashinath Trimbak Telang, Curzon, 2001.
22. *Bhagavadgita, the Sacred Lay*, trans, John Davies, 3d. edn, London, Kegan Paul, 1893. *The*
23. Bowker, John, *The oxford Dictionary of world Religions*, oxford, 1994, p. 323.
24. Dowd, Joseph, "Maximizing Dharma: Krishna,s Concequentialism in the *Mahabharata*", *Praxis*, Vol. 3, No. 1, Spring 2001.
25. Gupta, N. L., *Encyclopedic Survey of Oriental Thought*, Delhi, 1998.
26. Jhingram, Saral, "Why Should I be Moral?", *Gandhi Marg*, Vol. 34, No 1, April-June 2012.
27. Jolly, J. "Ethics and Morality" (Hindu), *Encyclopedia of Religion and Ethics*, ed. James Hastings, NewYork, 1994, vol.5, pp. 496-498.

28. Klostermaier, Klaus, K., *A Concise Encyclopedia of Hinduism*, Oxford, Oneworld, 2003.
29. Leaman, Oliver, *Key Concepts in Eastern Philosophy*, London, Routledge, 1999.
30. Lipner, Julius, *Hindus Their Religions and Practices*, London, Routledge, 1999.
31. *The Mahabharata*, trans. Pratap Chandra Roy, 12 vols, Calcutta, Oriental Publishing Co, 1883-1896.
32. Mittal, Sushil and Thursby, Gene, *Religions of South Asia: An Introduction*, NewYork, Routledge, 2006.
33. Radhakrishnan, Sarvepalli, *History of Philosophy Western and Eastern*, London, George Allen and Unwin LTD, 1967, vol. 1.
34. Singh, Rahul, "Jurisprudence in and as Mahabharata: An Edifying Epic", *National Law School of India Review*, vol, 22, 2010.
35. Sprigge, T. L. S., "Teleological Ethics", *Dictionary of Ethics, Theology and Society*, eds. Paul Barry Clarke and Andrew Linzey, London and NewYork, Routledge, 1997.
36. Young, Katherine, K., "Ethics", *Encyclopedia of Hinduism*, ed. Denise Cush, Catherin Robinson and Michael York, London, Routledge, 2010.

